**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010802**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

به تناسب بحث سدیر صیرفی در مورد معنای مخلِّط صحبت می‌کردیم. عرض کردیم ظاهراً از مجموع استعمالاتی که در کتب رجالی ما کلمۀ مخلِّط به کار رفته، مخلِّط از تخلیطی که به معنای افساد هست گرفته شده. تخلیط در لغت می‌گویند التخلیط فی الامر الافساد فیه که در صحاح هست که البته اصلش از همان معنای خلط است ولی معنای ثانویه‌ای که پیدا کرده به معنای افساد هست و تخلیط نوعاً به معنای افساد هست.

این تخلیط به معنای افساد است، ولی افسادی که کتب رجالی ما بیشتر ناظر به آن هستند، یعنی ناظر به آن هستند افساد در مذهب هست، حساسیتی که برایشان هست یعنی روایت‌های مذهب فاسد. و حالا من یکی دو تا عبارت دیگر، من عبارت‌ها را در جلسۀ قبل آدرس‌هایش را دادم ولی ۲، ۳ تایش را می‌خواهم بخوانم یک مقداری روشن‌تر شاید باشد.

علی بن حسان، نجاشی در ترجمۀ علی بن حسّان دارد «ضعيف جدا، ذكره بعض أصحابنا في الغلاة، فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن، تخليط كله.»

این در همان فضای غلاة و فاسد الاعتقاد تخلیط کله معنایش به نظر می‌رسد. آدرسش رجال نجاشی، صفحۀ ۲۵۱، رقم ۶۶۰.

بعدی‌اش رجال نجاشی، صفحۀ ۲۶۵، رقم ۶۹۱، علی بن احمد ابو القاسم الکوفی، رجلٌ من اهل، آن قبلی آدرسش «رجل من أهل الكوفة كان يقول: إنه من آل أبي طالب، و غلا في آخر أمره و فسد مذهبه و صنف كتبا كثيرة أكثرها على الفساد» بعد توضیح که می‌دهد، کتاب‌هایش را اسم می‌برد «كتاب تناقض أحكام المذاهب الفاسدة- تخليط كله» اکثرها علی الفساد را با تخلیط کله توضیح می‌دهد در واقع.

عبارتی در ترجمۀ محمد بن عبد الله بن مهران هست، «غال، كذاب، فاسد المذهب و الحديث، مشهور بذلك. له كتب» بعد کتاب‌هایش را اسم می‌برد که من جمله کتاب‌هایش کتاب مقتل ابی الخطاب، مناقب ابی الخطاب که خود اینها نشانگر این که طرف غالی و از طرفداران ابو الخطاب هست. کتاب الملاحم، و می‌گوید «كتاب النوادر، و هو أقرب كتبه إلى الحق، و الباقي تخليط» تخلیط یعنی فاسد است دیگر، باطل است دیگر. نجاشی، صفحۀ ۳۵۰، رقم ۹۴۲.

همینطور عبارت‌ها، آدرس‌ها را مراجعه کنید مشخص می‌شود.

بنابراین تخلیط به معنای این نیست که به معنای این که بعضی روایت‌هایش خوب است، بعضی روایت‌هایش بد است اینجوری که مرحوم ابو علی حائری تعبیر می‌کند نیست.

یک عبارتی را باز بخوانم، در ترجمۀ رجال ابن غضائری، حمید بن شعیب دارد، می‌گوید یعرف حدیثه تارة و ینکر اخریٰ. و اکثره تخلیط مما یرویه عن جابر و امره مظلم. این عبارت اکثره تخلیط در نسخۀ چاپی به این شکل آمده اکثره تخلیطٌ. در نسخۀ خلاصه دارد و اکثر تخلیطه مما یرویه عن جابر. هر کدام از اینها باشد این تفسیر ینکر هست، نه تفسیر کل مجموعه. تخلیط به معنای فساد است، نه این که معلوم نیست فاسد باشد، معلوم نیست درست باشد. این که موارد استعمالی که آدم مراجعه می‌کند این معنا به نظر می‌رسد. فقط ۳ جا هست که این معنا ظاهراً درش اراده نشده، یکی همان ترجمۀ محمد بن وهبان واضح الروایة، قلیل التخلیط، این در مقام مدح محمد بن وهبان هست. اگر مراد از قلیل التخلیط یعنی قلیل الانحراف، قلیل الافساد، این مدح نیست. اینجا تخلیط ظاهراً به معنای اشتباه است. می‌گوید اشتباهش کم است، اما اگر مراد انحراف و فساد عقیده باشد، فساد عقیده کمش هم زیاد است، در مقام مدح نخواهد بود. این تخلیط به معنای اینجا ظاهراً به معنای قلیل الخطأ و الاشتباه هست. شبیه خطا و اشتباه آدم در استعمالات زیاد می‌بیند، در اصطلاحات عامه من خیلی وقت‌ها کلمۀ تخلیط را به این معنا احساس می‌کنم به کار رفته.

دو تا عبارت دیگر هست که این دو تا عبارت در رجال طوسی است. در رجال طوسی یکی در ترجمۀ عطاء بن رباح هست، صفحۀ ۷۵، ۷۲۱، در اصحاب امیر المؤمنین ذکر کرده. صاحب قاموس الرجال یک مطلبی ایشان دارد، می‌گوید ظاهراً اینجا اشتباهی مرحوم شیخ کرده و عطاء بن رباح را گفته مخلط است. آن که مخلط هست یک عطاء دیگر هست. عطاء بن صائب هست و این چون عام است حکم کردند به تخلیط ذک. عطاء بن صائب. من مراجعه کردم می‌خواستم بیاورم بعضی از کتاب‌هایشان را ولی نیاوردم. عطاء بن صائب در مورد تعبیر مخلِّط من ندیدم. در موردش گفتند مختلط. مختلط با مخلِّط فرق دارد. آن که در ذهنم هست می‌گوید در آخر عمرش اختلط. اختلط یعنی عقلش، یعنی یک قدری دیوانه شد، اختلاط مراحل اوّلیۀ دیوانگی و تغییر عقل را مختلط می‌گویند. من فکر می‌کنم این مطلبی که ایشان می‌گوید باید در مورد عطاء بن ثابت باشد باید درست باشد، چون عطاء بن رباح که درستش هم عطاء بن ابی رباح هست هیچ نکته این‌که مختلط بخواهد در موردش گفته بشود هر چی گشتم یک توجیه دلچسبی برایش گیر بیاورم نشد. ولی آن عطاء بن صائب خب در شرح حالش خیلی از عامه و آن گفتند که اختلط فی آخر عمره، یک همچین چیزهایی، این کلمۀ مختلط بوده، مختلط در لغت این هست، اختلط فلان ای فسد عقله. این عبارت لسان العرب است، بعد می‌گوید و قد خولط فی عقله خلاطا و اختلط و یقال خولط الرجل فهو مخالط و اختلط عقله فهو مختلط اذا تغیّر عقله. کلمۀ اختلط چه به آن، گاهی اوقات به شخص نسبت داده می‌شود، گاهی اوقات به عقل شخص نسبت داده می‌شود. هرکدام از اینها باشد به معنای کسی که عقلش یک مقداری خوب نیست. در تاج العروس هم دارد اختلط فلان فسد عقله و اختلط عقله اذا تغیّر فهو مختلط. مختلط یعنی ظاهراً مراحل یک نوع دیوانگی است، ولی دیوانگی‌های نه آن شدید. این را مختلط. ظاهراً عطاء بن صائب هست و مختلط بوده نه مخلّط. همین نفر دوم هم سلمة بن صالح احمر هست آن هم فکر می‌کنم مخلِّط نباید باشد، باید مختلط باشد. شرح حال آن در کتاب عامه می‌گویند که کان کثیر الحدیث، این عبارت تاریخ بغداد است، کان کثیر الحدیث غیر انه اضطرب علیه عقله و ضعِّف. این تعبیری که در مورد آن هست. این دو نفر هم به نظرم مختلط باید در موردش باشد، نه مخلِّط. مخلِّط و مختلط ما دلیلی نداریم که اینها به یک معنا هستند. حالا در موردش بعد شاید یک مقدار توضیح هم بدهم.

پس بنابراین نتیجۀ بحث تا اینجا این هست که مخلِّط به معنای این هست که مفسد فی الاعتقاد هست. یعنی اعتقاد فاسد دارد. حالا آیا کسی را که به عنوان مخلِّط معرفی کرده. حالا این نکته را هم عرض بکنم، صاحب قاموس الرجال در مورد سدیر صیرفی که عقیقی گفته بود مخلِّط این احتمال را مطرح می‌کرد که اصلاً مخلِّط مربوط به این نباشد. مخلِّط مربوط به یک ابو الفضل نام دیگری باشد که آن ابو الفضل سلمة بن خطاب هست. و با توضیحی که ایشان داده. این احتمال کاملاً به جاست. و در مورد سلمة بن خطاب تعبیراتی که هست آن تعبیرات می‌تواند در موردش مخلِّط گفته شده باشد. چون نکاتی هست که مربوط به ضعیف الحدیث و چیزهایی که مربوط به فساد عقیده و امثال اینها هست در مورد سلمة بن خطاب کاملاً جا دارد مخلِّط گفته باشند. اما سدیر صیرفی هیچ چیز خاصی که بخواهد مخلِّط در موردش گفته شده باشد نیست. آنجا تعبیرش هست و کان اسمه سلمة، ایشان گاهی عبارت غلط است، کان اسمه سلمة مربوط به ابو الفضل براوستانی هست، و عبارت این بوده، دو تا ابو الفضل نام‌ها را داشته ذکر می‌کرده، یکی ابو الفضل سدیر بن حکیم، و یکی ابو الفضل براوستانی، آن کان اسمه سلمة مربوط به ابو الفضل براوستانی هست. من موقعی که این را نگاه می‌کردم، کلمۀ مخلِّط را که دنبال کردم دیدم که در مورد سلمة بن صالح احمر هم این کلمۀ مخلِّط به کار رفته. گفتم مثلاً شاید یک جوری مربوط به این باشد. البته حج کردم یک وجه متناسبی که بین سلمة بن صالح احمر و سدیر صیرفی. آخر اشتباه یک وجه منطقی می‌خواهد. یکی از نکاتی که صاحب قاموس الرجال دارد اشتباهات یک وجوه منطقی در مواردی که افراد دیگر شاید اصلاً متوجه هم نشوند. هم نکتۀ ایشان در مورد سدیر صیرفی خیلی نکتۀ جالبی است، هم نکته‌ای که در مورد عطاء بن رباح و عطاء بن صائب دارد نکتۀ جالبی است. اینها چیزهایی هست که آدم‌های نوآور و مبتکری مثل صاحب قاموس الرجال این تفتنات را دارند. این که مثلاً سدیر صیرفی با سلمة بن صالح یک جوری که اشتباه بشود نتوانستم. بعد که بحث را دنبال کردم یک نکتۀ دیگری هم بود این که آن مخلِّط مربوط به این سلمة بن صالح باشد را باز مستبعد می‌کرد آن نکته‌ای که عرض کردم به احتمال زیاد اصلاً مخلِّط در مورد سلمة بن صالح محرّف مختلط باشد و آن وقت دیگر باز فاصله بیشتر می‌شود. احتمال قوی همان احتمالی هست که صاحب قاموس الرجال فرمودند.

**شاگرد:** سلمة بن خطاب که می‌فرمایید همان سلمة بن خطاب معروف است دیگر؟ نفرمودید که عنوان فاسد المذهب و اینها را جایی به کار می‌برند که این خودش یک در مذهب خیلی تابلو و معلومی نباشد

**استاد:** سلمة بن خطاب همان تابلو نیست

**شاگرد:** می‌خواهم بگویم مگر کسی نیست که ادعای نبوت

**استاد:** نه

**شاگرد:** متفاوت است با آن؟

**استاد:** ابو الخطاب غیر از سلمة بن خطاب است.

**شاگرد:** سلمة بن خطاب شیعه بوده درست است استاد؟

**استاد:** بله. عرض کردم البته مراد از فاسد المذهب شیعه‌های غالی، زیادی شیعه بوده.

**شاگرد:** فاسد المذهب حدسی است یا چون

**استاد:** حالا صبر کنید، اجازه بدهید. پس یک بحث این بود که مراد مخلِّط چی است؟ عرض کردیم چند مرحله بحث داشتیم.

بحث دوم این که حالا آیا کسی را که به عنوان مخلِّط معرفی کردند این شخص، این شهادت قابل قبول هست یا نه؟

**شاگرد:** جمع بندی این که الآن مخلِّط معنایش چی شد؟

**استاد:** مخلِّط معنایش به معنای افساد است، مفسد در عقیده است.

**شاگرد:** غلو نیست؟

**استاد:** لازم نیست به حد غلو باشد. ممکن است پایین‌تر باشد، ممکن است با غلو هم جمع بشود. آن تعبیری که در سماع المقال هست القول بالمناکیر سواء بلغ حد الغلو هم همین را می‌خواهد بگوید. می‌گوید شخصی که اعتقاد فاسد داشته باشد حالا اعتقاد فاسدش چه به حد غلو و مراد هم اعتقاداتی در حال و هوای غلو و اینها. حالا من همین را هم می‌خواهم توضیح بدهم.

**شاگرد:** تخلیط‌هایی که اضافه باشند چطور؟ مثلاً به حدیث نسبت داده باشد آنها هم می‌خواهید بفرمایید به خاطر غلو است یا نه؟

**استاد:** آنش فرقی ندارد، التخلیط فی حدیثه باشد، آنش تفاوت ندارد، غیر از خلَّط فی ما یرویه هست. یا خلَّط فی اسناده امثاله، آن را نمی‌گویم. اما تخلیط

**شاگرد:** ولو به حدیث هم نسبت داده بشود

**استاد:** ولو به حدیث، حدیثه تخلیطٌ. یعنی حدیث او فاسدٌ. و اینها حالا.

حالا یک بحثی هست که این مخلِّط، وصف شخص به مخلِّط آیا حجیت دارد یا حجیت ندارد؟ ما عرضمان این هست که در مواردی که اینجور فساد مذهب و امثال اینها مطرح است یک موقعی، بعضی چیزها هست طرف فاسد المذهب است آن دیدگاه خودش را فاسد هم نمی‌داند، فرض کنید واقفی است، فطحی است، اینها یک دیدگاه‌های مشخصی دارند، دیدگاه‌هایی که هم خودش به این باور هست که من این دیدگاه را دارم و در تشخیص این که این درست است یا نادرست است اشتباه زیادی رخ نمی‌دهد. به خاطر همین اگر نجاشی در مورد یک نفر گفت فطحی است، واقفی است، ناووسی است، اینها پذیرفته می‌شود چون جنبۀ استنباطی و این که حدسی باشد که اشتباه در آن زیاد رخ بدهد نیست. اما عرض کردم فساد مذهب عمدتاً مربوط به چیزهایی در چارچوب‌های غلو و امثال اینهاست. و این مفاهیم، مفاهیم غلو و ما فی وزان الغلو و اینها یک امور استنباطی است.

البته یک نکته را هم اینجا ضمیمه بکنم، غلو چند اصطلاح دارد. گاهی اوقات غلو به خصوص مرتبه‌های بالا گفته می‌شود. یعنی کسی که ائمه را خدا بداند، ائمه را مقامات این شکلی قرار بداند، آن غلو مورد بحث ما نیست، آن مراحل بالای غلو اگر در مورد شخصی گفته بشود و ثابت بشود که غلو به آن معنا هست آن هم یک دیدگاه روشنی هست که می‌گوید ائمه خدا هستند دیگر و فاسد بودنش هم واضح است و کفر بودنش هم واضح است. ولی همیشه غلو به آن معنا نیست. البته در روایات خیلی وقت‌ها غلو به آن معنا هست، لعن غلو و امثال اینها شده ظاهراً مراد همان‌ها هستند. در روایاتی که در مذمت ابو الخطاب و اینها در ذیل شرح حال ابو الخطاب در رجال کشی روایات متعددی در مورد غلو و اینها هست آنها عمدتاً کسانی که قائل به حلول خدا در اجسام ائمه و اینجور چیزها هستند، آن مراتب بالای غلو که احیاناً غلو به آنها اختصاص داده می‌شود، آن شهادت در مورد آنها مورد قبول هست و آن بحثی نیست. ولی غلو همیشه به آن معنا نیست. غلو به معنای گسترده‌ای هم به کار می‌رود که در این معنای گسترده خیلی بین غلو و فساد مذهب و تخلیط و اینها فرق چندانی نیست. اینها اموری هستند استنباطی و اجتهادی، اصلاً ممکن است یک مطلبی را که یک کسی غلو بداند، دیگری تقصیر بداند، برعکس. مرحوم شیخ صدوق در کتاب اعتقاداتش عبارتی دارد می‌گوید که اوّل درجة من الغلو نفی السهو عن النبی و الائمه و اینها. بعد می‌گوید که آیت غلو، این که ما از کجا بفهمیم شخص غالی است این که شخص علمای قم را مقصره بدانند. یعنی غالی کسی است که آن غالی ماها را مقصر می‌داند. ما او را غالی می‌دانیم او ما را مقصر می‌داند. این عبارتی هست در اعتقادات صدوق. اینجوری است، اینها اموری هستند که به هر حال استنباطی است و اجتهادی است. دو مرحله استنباط و اجتهاد اینجا وجود دارد. اوّلاً این که چجوری می‌فهمیم که این اعتقاد شخص چی هست؟ این را از کجا؟ اینجور نیست که اعتقاد داشتن شخص را از این که صریحاً بگوید من اعتقادم این است. اعتقاد شخص را خیلی وقت‌ها از روایت‌هایی که نقل می‌کردند به دست می‌آوردند که این دو تا مقدمه دارد، هر دو مقدمه‌اش اجتهادی است. یعنی برای اثبات فساد عقیده و غلو دو تا مقدمه هست. یکی این که کسی که این روایت را نقل کرده است به مضمون این روایت معتقد است، این یک. مقدمۀ دوم این که مضمون این روایت هم فاسد است، غلو است، تخلیط است. هر دوی این مقدمات استنباطی است. مرحوم شیخ طوسی در کتاب عُدّه به تناسب همین بحثی که بحث غلو و تخلیط و همین بحث‌ها در همین خبر واحد می‌گوید که همین نکتۀ اوّل را رویش تأکید می‌کند. می‌گوید این که شما بعضی‌ها را فاسد العقیده می‌دانید، آخر یک عبارتی مرحوم سید مرتضی داشته، شیخ طوسی در عدّه ناظر به آن عبارت هست. البته خیلی مودب اصلاً ذکر نمی‌کند که ناظر به سید مرتضی ولی پیداست که همان حرف‌ها را دارد رد می‌کند. سید مرتضی در بحث خبر واحد می‌گوید که خلاصه شما خبر واحد را که حجت می‌دانید خب شرط حجیت خبر واحد این است که طرف عادل باشد، این خبرهایی که ما داریم این خبرها، این خبرها نیست، در اینها آدم‌هایی هست کمتر خبری پیدا می‌کنیم که در آن افراد فاسد نیستند و الی قمّیٍ مجبِّرٍ مشبّه. بعد می‌گوید و القمّیون کلهم اجمعون من غیر استثناء لواحد منهم الا ابا جعفر بن بابویه کانوا بالامر مجبّرة مشبهة. این تعبیر را آنجا دارد که البته این تعبیر مورد، از همان قدیم از زمان سید مرتضی مورد بحث قرار گرفته، من جمله یک رساله‌ای ابو الحسن شریف، جد امی صاحب جواهر نوشته، در رد خصوص همین کلام و اینها.

شیخ طوسی در بحث حجیت خبر واحد اصلاً حرف‌های سید مرتضی را دارد رد می‌کند. کاملاً مشخص است همان حرف‌ها را ولی بدون این که اسناد بدهد به سید مرتضی، مفادش. می‌گوید اگر بگویید که شما همۀ این روات مشکل دارند و اخبار جبر و تشبیه را نقل کردند و امثال اینها، بنابراین مجبّره هستند و مشبّهه هست و از این حرف‌ها. ایشان می‌گوید که مجرّد نقل خبر جبر و تشبیه دلیل نیست که خودشان به جبر و تشبیه معتقد باشند. اینها، می‌گوید خیلی وقت‌ها زمان‌های قدیم افرادی بودند برای این که نشان بدهند همۀ احادیث را نقل کردند، احادیثی را هم که به آن اعتقاد نداشتند نقل می‌کردند. که ما تعبیر می‌کردیم در قدماء دو مسلک بوده، مسلک جامع نگاری و مسلک صحیح نگاری. شیخ طوسی اشاره می‌کند که قدما یک عده‌شان جامع‌نگار بودند، می‌خواهد بگوید همۀ احادیث را من نقل کردم، هیچ حدیث نیست که من نیاورده باشم، می‌خواهد استقصاء خودش را نشان بدهد. این یک نکته است که گاهی اوقات یک روایت نادرست را که کسی نقل می‌کند به خاطر این نقل می‌کند، نه به خاطر این که مضمونش را قبول دارد، یک مقدمه.

مقدمۀ دوم این که حالا این مضمون از کجا فاسد است؟

**شاگرد:** خود روایاتی هم که ناظر به این که آقا روایات را برسانید چه بسا به افقه شما.

**استاد:** نه حالا آن بحث افقه و غیر افقه بحث‌ها را واردش نشوید، آن یک نکات دیگری است. این که این بحث یعنی براساس متن‌شناسی استوار بوده. این نکته را هم بگویم از اوّلی که رجال تأسیس شده که رجال تأسیش، تأسیس رسمی‌اش برای شعبه است، شعبة بن حجاج، حالا قبل از آن شعبی و اینها هم چیزهایی که اوّل من تکلم فی الرجال شبیه است ولی آن کسی که در واقع رسماً رجال را به او نسبت می‌دهند شعبه است، متوفای ۱۶۰. شعبة بن حجاج آدم نگاه می‌کند عمدتاً براساس متن‌شناسی راوی‌ها را جرح می‌کند. مراجعه می‌کرده می‌دیده این آقا احادیث شیعی نقل کرده، تضعیفش می‌کرده. بعد حساسیتش هم نسبت به دو طایفه است بیشتر از همه. یکی شیعه یکی خوارج. یعنی دو گروهی که از آن چیز جماعت مسلمان‌ها به قول اینها فاصله داشتند. البته در دو زاویۀ کاملاً متفاوت. یکی‌شان نسبت به امیر المؤمنین خیلی بد بودند، یکی‌شان نسبت به امیر المؤمنین علاقمند بودند. عمدۀ چیزهایی که آن ببیند، حالا شما اگر مراجعه کنید مثلاً روایت نقل می‌کند و القلب یشهد بأنه کذب. اصلاً نحوۀ کار این شکلی است که اوّل یک سری اعتقادات و عقایدی برای خودشان درست کردند، این اعتقادات حق است، هر چی در این چارچوب نگنجد باطل است. وقتی که باطل شد کسی که اینها را هم روایت بکند این هم باطل است دیگر. بعد در سندهای روایات می‌گردند مسئولیت این سند را به عهدۀ کی بگذارند. باید یکی مسئولیت این گناه را به عهده بگیرد و برای این که مسئولیت را به عهده بگیرد گاهی اوقات مثلاً دیدم می‌گویند که فلان راوی ضعیف است به دلیل این که فلان روایت را نقل کرده، اعتراض می‌کند نه یک نفر دیگر هم در سند هست، شاید آن این گناه او مرتکب گناه شده. اصل، خیلی این بحث متن‌شناسی براساس دیدگاه‌های مذهبی، راویان را تضعیف کردن اصلش در چیزهای اهل تسنن هست، خیلی هم گسترده است. اینها هر کدامشان هم یک مقداری سعه و ضیق تضعیفات و توثیقاتشان تا حدودی وابسته به این است که طرف چقدر مثلاً چیز باشد. مثلاً جوزجانی هست، ناصبی است. او خیلی پدر سوخته است. ولی مثلاً ابن حِبّان تمایلات شیعیانه دارد، شیعه نیست، ولی به هر حال علاقمند به اهل بیت و امثال اینها هست، آن یک جور دیگر است. یعنی شما جوزجانی را با ابن حبان کنار هم بگذارید مدل چیزهایشان کاملاً فرق دارد به دلیل تفکرات اوّلیه‌ای که این چارچوب، چارچوب اوّلیه‌ای که اینها اخذ کردند. ابن عدی را در کامل شما نگاه کنید، ببینید اصلاً مدل کارش این هست که احادیث افراد را می‌آورد بعد به عنوان شاهد که مثلاً این آدم ضعیف است این حدیث، این حدیث، این حدیث. استدلال‌هایش را دارد آنجا می‌آورد. کامل ابن عدی یک مجموعۀ حدیثی مفصل هم هست، این در هر شرح حالی شاید ۱۰، ۱۵ تا روایت می‌آورد، عمدتاً این روایت‌ها را برای این می‌آورد که بگوید که این آقا از این روایت‌ها نقل می‌کند روایت‌هایی که هیچ کس قبول ندارد، این روایت‌ها درست نیست، چی نیست، امثال اینها. یک چیزی شبیه همین هم ما در رجال خودمان داریم. آن رجال حساسیتی که در رجال ما هست، مسألۀ غلو و اینهاست. من روی همین جهت تصورم این هست که اصلاً تضعیفات رجالی‌ها معتبر نیست، یک موقعی مفصل بحثش را کردم، ولی حالا روی آن مبنا نمی‌خواهم صحبت کنم. می‌خواهم بگویم اگر آن مبنا را به طور کلی با آن بحث‌هایی که در جای خودش کردیم آن را کنار بگذاریم در یک سری موارد هست که قرائن روشن هست که این تضعیف بر مبنای متن‌شناسی است. آن جاهایی که پای فساد عقیده و غلو و تخلیط و اینجور چیزها پیش بیاید. ما در آنجا در آن تضعیفات گفتیم علم اجمالی داریم، چیز داریم که تضعیفات بر مبنای غلو انجام می‌شده و. آن حالا آن را کنار بگذاریم. این یک بحث در یک محدودۀ کوچک‌تری می‌خواهیم ادعا را مطرح کنیم. آن این است که تخلیط به معنای این است که روایت، این آقا فاسد العقیده است. از کجا فهمیدم فاسد العقیده است؟ چون روایاتش فاسد بوده. و این از فساد روایت به فساد عقیدۀ خود شخص پی بردن دو مقدمه دارد که هر دو مقدمه‌اش اجتهادی و استنباطی هست و حجیت ندارد. من هذه الجهة ما چیز می‌کردیم یکی از نتایج این بحث این هست که استثنای ابن ولید، ابن ولید استثنا که می‌کند از روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی می‌گوید که الا ما کان فیها من تخلیطٍ و هو الذی یروی فلان فلان فلان. مقسم را تخلیط قرار داده، بنابر نقل فهرست شیخ طوسی. این تخلیط که اینجا مطرح هست که به معنای فساد هست و امثال اینها، نسبت به استثناء شدگان ما می‌گوییم حجیت ندارد. حالا مستثنی منه‌ها حجیت دارد یا ندارد، آن یک بحث دیگر است. این دو تا با همدیگر هم ملازمه ندارند بین مستثنی و مستثنی منه کما بحثنا عنه فی محله.

حالا دوستان من فردا یک توضیح مختصری در مورد اختلط می‌خواهم بدهم. نمی‌خواهم بحث اختلط را مفصل واردش بشوم، ولی دوستان کلاس راهنما موارد اختلط را ببینند و من یک آدرس هم بدهم این را در کلاس راهنما ما این را مفصل بحث می‌کنیم ولی اینجا دیگر ازش می‌گذریم چون به بحث ما اینقدر وابسته نیست. در قبسات فی علم الرجال آقای ؟؟؟ رضا سیستانی، جلد ۱، صفحۀ ۲۴۸ در مورد مختلط الامر فی الحدیث ایشان یک بحثی دارد آنجا را ملاحظه بفرمایید ما دیگر در کلاس راهنما بحث را مطرح می‌کنیم. در مورد اختلاط من یک جمع‌بندی‌اش را فردا عرض می‌کنم که در حد جمع‌بندی ولی وارد تفصیل بحث نمی‌شوم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان